

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۴/۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۶/۴

مقاله پژوهشی

فصلنامه علمی عرفان اسلامی

سال بیستم، شماره ۷۸، زمستان ۱۴۰۲

بررسی عرفانی اخلاق و ارتباط‌های چهارگانه انسانی در حدیقه‌الحقیقه و منطق‌الطیر

حجت‌اله کم‌ری‌راد^۱

رضا برزویی^۲

شراره الهامی^۳

رقیه علوی^۴

چکیده

پایه‌پای سیر تاریخی دغدغه تربیت انسان، ارتباط او با خدا، خود، دیگران و طبیعت نیز به‌عنوان زمینه رشد عقلانی و منش اخلاقی مطرح‌شده است. متون منظوم ادب فارسی سرشار از مفاهیم اخلاقی و ارزش‌های والای تربیتی است که دو اثر گران‌سنگ ادبیات عرفانی یعنی حدیقه سنایی و منطق‌الطیر عطار از امهات آن محسوب می‌شود. در مقاله حاضر به بررسی اخلاق و ارتباط چهارگانه بشری در این دو اثر پرداخته‌ایم. روش پژوهش کتابخانه‌ای و نوع تحقیق، توصیفی-تحلیلی است. نتیجه به‌دست‌آمده از پژوهش این است که ارتباط انسان برپایه وحدت وجود در منطق‌الطیر نسبت به حدیقه بارزتر و بیشتر است؛ این مسئله به نوع ماهیت این دو اثر بازمی‌گردد.

در حدیقه سنایی رابطه انسان با خدا بیشتر بر مبنای رابطه «وجودشناختی» و «خدا-بنده» استوار است که نتیجه آن می‌شود که فضای خوف (از عقوبت الهی در انجام تکلیف) و ترک مالکیت، بیشتر بر رابطه انسان با خدا استوار باشد تا رابطه عاشق و معشوق که در منطق‌الطیر عطار نمایان است. در منطق‌الطیر پیوندی که از راه عشق با معشوق حاصل می‌کند چنان است که او را با تمام کائنات، با تمام آنچه ماورای کائنات و با تمام آنچه برتر از کائنات تصور می‌شود، پیوند می‌دهد. کلیدواژه‌ها: اخلاق، ارتباط‌های چهارگانه بشری، حدیقه‌الحقیقه، منطق‌الطیر.

۱- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد سنندج، دانشگاه آزاد اسلامی، سنندج، ایران.

۲- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد سنندج، دانشگاه آزاد اسلامی، سنندج، ایران. نویسنده

مسئول: reza.borzoiy@iausdj.ac.ir

۳- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد سنندج، دانشگاه آزاد اسلامی، سنندج، ایران.

۴- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد سنندج، دانشگاه آزاد اسلامی، سنندج، ایران.

طرح مسأله

تعامل و ارتباط‌های انسان در حوزه‌های روابط با خدا، خود، جامعه و طبیعت متصور است که این مسئله در سده اخیر در حوزه‌های عرفان، اخلاق، فرهنگ و روان‌شناسی بیشتر قابل ملاحظه و بررسی است. از آنجاکه محور مسائل در عرفان، شناخت انسان و خداوند و ایجاد ارتباط با موجودی متعالی است؛ زمینه‌ای گسترده برای تأمل در زوایای ماهیت انسان و نحوه ارتباطش با خداوند به‌وجود می‌آید. ایجاد ارتباط با انسان‌های دیگر و طبیعت به‌عنوان مظهر و آیینۀ تمام‌نمای تصویر خداوند بعد از درک و شناخت صحیح از خداوند و انسان در جهت تعامل انسان با جهان پیرامون خود حائز اهمیت است. متون منظوم عرفانی ادب فارسی به‌دلیل وجود اندیشه‌های والایی که حاصل تأمل و کاوش صاحبان آنان در کتاب و حیانی و ... است؛ از مهم‌ترین منابع پیام‌های معنوی به‌شمار می‌رود که عرفا در آن معمولاً با زبانی ساده و روان و در قالب داستان و تمثیل به تبیین ارتباط‌های چهارگانه یادشده؛ پرداخته‌اند و مشخص کرده‌اند که روابط فوق، بر مبنای ارتباط‌های انسان که از ارتباط انسان با خداوند آغاز می‌شود و بعد از آن در ارتباط انسان با خود، دیگران و طبیعت جریان و سران می‌یابد. بررسی و تحلیل نحوه این ارتباط‌ها، موضوعی است که در تحقیقات شناخت عرفان و تصوف اسلامی در ادبیات فارسی - و البته بدین صورت - بدان توجه نشده است. روابط چهارگانه یادشده در حوزه تربیت به نسبت سایر حوزه‌ها و زمینه‌ها، پیشینه تاریخی بیشتری دارد و به دوره افلاطون و فیلسوفان یونانی مآب برمی‌گردد؛ به‌عبارت‌دیگر پایه‌پای سیر تاریخی دغدغه تربیت انسان، ارتباط او با خدا، خود، دیگران و طبیعت نیز به عنوان پیش‌زمینه رشد عقلانی و منش اخلاقی مطرح‌بوده است. افلاطون (۴۲۷-۳۴۷ ق.م) بر آن بود که کافی نیست نفوس فرزندان خود را از آلودگی‌ها پاک کنیم؛ با نور علم، عقول آنان را روشن‌سازیم و با پند و اندرز فضیلت‌خواهی را در آن‌ها ایجاد نماییم؛ بالاتر از همه این‌ها، واجب است که اصول دین را در درون آنان - که طبیعت به ودیعت نهاده است - برویانیم. آن اصول دین که منشأ اعتقادات قوی می‌گردد و میان انسان و خدا ارتباط ایجاد می‌کند؛ ایمان به وجود او [خدا] پایه اساسی همه قوانین است. این عقاید به سه موضوع برمی‌گردد: وجود الله، نظارت او بر هستی و عدل مطلق او که هیچ تمایلی راه به آن ندارد. انسان بدون این عقاید در این دنیا در تصادم گم می‌شود. قطعی است هرکس که نمی‌داند از کجا آمده است و آن هدف کامل و مقدس که باید نفس خود را در مسیر وصول و پیروی و اتکاء به آن ریاضت بدهد چیست، منکر خویشتن است (جعفری، ۱۳۷۸: ۹۵).

پس از رنسانس در غرب، سیستم روابط چهارگانه به هم خورد. با شکل‌گیری رئالیسم غیرسنتی و علمی، دیدگاه تازه‌ای در زمینه تعامل‌های انسان ارائه شد. این دیدگاه که عنوان «رئالیسم جدید» را به خود اختصاص داده است، فطرت انسانی را انکار کرد؛ از تلقی مطالعات هستی‌شناختی به عنوان معبر خداشناسی امتناع ورزید و در عین حال از خود شکوفایی در پناه علم تجربی سخن گفت (هوارد، ۱۳۷۹: ۵۶).

در ارتباط‌های چهارگانه انسان با خدا، خود، دیگر انسان‌ها و طبیعت نکته مهم آن است که نوع ارتباط با خدا بر رابطه انسان با خود، دیگران و طبیعت تأثیری غیرقابل انکار دارد و همچنین انسان تا ارتباط با خود را درک نکند از درک ارتباط با دیگران محروم است و...؛ به عبارت دیگر این سلسله ارتباطی از خدا شروع می‌شود و به خود، دیگران و طبیعت می‌رسد. در حوزه رابطه انسان با خدا دو حالت تصور خدا و تصدیق خدا متصور است. این دو حالت باید به همین ترتیب باشد؛ یعنی اول باید تصویری از خداوند داشت و بعد اینکه آیا وجود دارد یا نه. اگر هیچ تصویری از چیزی (خدا) نداشته باشیم آن چیز وجود هم نخواهد داشت؛ لذا نباید از تصدیق به تصور خدا رسید (ملکیان، ۱۳۸۹: ۶). تصور از خدا نیز بسیار متنوع و متعدد است؛ برخی بیست‌ونه تصور از خدا را متصور دانسته‌اند که این تصورات در سه تصور اصلی قابل گنجایش است:

۱. غیرمتشخص: مطابق باور به این نوع از خدا، خداوند غیری ندارد و در واقع غیرتش، غیر در جهان را باقی نگذاشته‌جاست. مهم‌ترین نظریه در عرفان اسلامی مطابق همین باور از خدا شکل گرفته است که همان نظریه وحدت وجودی است که وجه اشتراک همه موجودات را خدا می‌داند و در واقع وجود خدا را در همه اشیاء ساری و جاری می‌داند. آیاتی همچون «فَأَيْنَمَا تُولُوْا فَتَمَّ وَجْهَ اللّٰهِ» (بقره/ ۱۱۵) و «هُوَ الْاَوَّلُ وَالْاٰخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ» (حدید/ ۳) نمونه‌ای از این نوع تصور از خداوند است.

۲. موجودی متشخص غیرانسان‌وار: مطابق باور به این نوع از خدا، او موجودی متشخص است اما صفاتی غیر از صفات ما دارد: میان او و هیچ موجود دیگری عینیت و وحدت برقرار نیست. به هیچ موجود دیگری نمی‌توان اشاره کرد و گفت: این، علاوه بر اینکه فلان چیز است، خدا نیز هست و به خدا نیز نمی‌توان اشاره کرد و گفت: این، علاوه بر اینکه خداست، چیز دیگری هم هست (ملکیان، ۱۳۸۴: ۱۷).

۳. موجودی متشخص انسان‌وار: مطابق باور به این نوع از خدا، او صفات انسانی (خشم، شادی، اراده و...) را می‌پذیرد. آیاتی همچون «وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا» (فجر/ ۲۲) و «وَجُوْهُ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ اِلٰی رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» (قیامه/ ۲۳-۲۲) نمونه‌ای از این نوع است. در این تصور خداوند علاوه بر تشخص، انسان‌وارگی نیز دارد. «انسان‌وارگی خدا به این معناست که او نیز مثل انسان‌ها، موجودی دارای عقل و فهم است (ملکیان، ۱۳۸۴: ۱۷).

اگر تصوّر خدای متشخص انسان‌وار را بپذیریم، در آن صورت در تصور ارتباط انسان با آن موجود متصور، سه رابطه «عبد و مولی»، «عاشق و معشوق» و «همکار و همکار» وجود خواهد داشت. در قرآن به رابطه عبد و مولی و همکار و همکار طولی (انسان خلیفه خداست) تأکید شده است.

در رابطه عبد و مولی، انسان خود را مطیع خدا خواهد دانست و از ترس خواجه خود، خائف است. چنین کسی می‌گوید که همه باید مطیع، خائف و منتظر پادشاه از خداوند باشند. چنین افرادی معمولاً بین خود و دیگران که هم عقیده آن‌ها نیستند دیوار بی‌اعتمادی و بی‌توجهی می‌کشند.

دومین رابطه از روابط انسان، رابطه با خود است. در علم اخلاق این رابطه بررسی می‌شود تا با شناخت انواع روابط انسان با خویش، ارزش مثبت یا منفی اخلاقی آن‌ها معلوم گردد. توجه انسان به خود و ارزش و مقام او در جهان هستی، از دیرباز مورد توجه بشر بوده است. هر چند گرایش به انسان در برخی از ادوار تاریخی کم‌رنگ شده؛ با این حال توجه به مفاهیم انسانی، هرگز از نظرگاه اندیشمندان دور نشده است.

قرآن در ارتباط انسان با خود از خود شکوفایی واقع‌مدار سخن می‌گوید و همگانی شدن مکارم اخلاق متکی بر واقعیت، فطرت، خواست خداوند و نیاز زندگی را دنبال می‌کند. فطرت‌محوری و فردباوری، پایه و اساس نظام تربیتی قرآن را تشکیل می‌دهد و قرآن خودشکوفایی فرد را خاستگاه تحولات مثبت اجتماعی و کیهانی می‌شناسد. به روایت قرآن، با تکمیل پیکر و اندام حضرت آدم، روح الهی در وی دمیده شد.

پی‌بردن به چندوچون آگاهی‌های فطری و آموخته‌های روح و جان آدمی، مثل درک حقیقت خود روح، گویا در توان بشر نمی‌گنجد؛ در عین حال، روان‌شناسان و محققین با حدس و گمان درباره اثبات یا نفی شناخت‌ها و گرایش‌های فطری سخن گفته‌اند.

اگر بپذیریم که هر رابطه‌ای دو طرف می‌خواهد، ناگزیر باید برای روابط انسان با خویش توضیحی داشته باشیم؛ پس می‌گوییم اگر بخواهیم به رابطه‌ای میان انسان و خودش قائل شویم، باید نوعی تعدد وجوه و ابعاد را در او بپذیریم. در این صورت مقصود از رابطه انسان با خود، روابطی است که میان ابعاد مختلف وجود او برقرار می‌شود. آشکارترین ابعاد وجودی انسان که از یکدیگر تمیز داده می‌شود، نفس (روح) و بدن اوست (ملکیان، ۱۳۸۹: ۱۸). همان‌گونه که پیش‌تر تبیین گشت؛ نحوه ارتباط انسان با انسان‌های دیگر متأثر از نحوه ارتباط انسان با خویش است و نحوه ارتباط انسان با خویش نیز از نوع ارتباط انسان با خدا و تصور از خدا (نامتشخص و متشخص) متأثر است. چنانچه فردی خود را محکوم قوانین فیزیکی و زیست‌شناسی بداند (که خود ناشی از عدم اعتقاد به خداوند است) خود را قائم به ذات می‌داند. چنین فردی در ارتباط با جامعه اولاً خود را به دیگران بدهکار نمی‌داند و تنها دنبال ارضای نیازها و خواسته‌های خود است. ثانیاً با دیگرانی که همچون او به دنبال خواسته‌های خود هستند؛ تصادم خواهد داشت. در مقابل تلقی کسی که به خدای نامتشخص باورمند است؛ در ارتباط با

دیگران این گونه است که خود را با همه چیزها یگانه می‌بیند و یا چنین تصویری کند که یک چیز یگانه وجود دارد و ما انسان‌ها هرکدام یک مرتبه از مراتب آن چیز یگانه‌ایم. این تصور باعث شفقت و هم‌دردی با دیگران می‌گردد.

با نگرش به خلقت انسان و زندگی او، ناگزیر و ناچار بودن او از ارتباط با طبیعت، بلکه عجین بودن زندگی طبیعی با هستی او به گونه‌ای که بدون آن، امکان خلقت و ادامه حیات برای انسان وجود نداشته باشد؛ روشن می‌شود. وابستگی انسان به این جهان مادی یک واقعیت غیرقابل انکار بوده و بدیهی است که هیچ نقشی در اصل این وابستگی ندارد. ساختمان وجودی و ادامه حیات و رشد او چنین اقتضایی دارد. بر این اساس، یک بعد وجودی انسان عبارت از بعد مادی و طبیعی است. هرچند اصل این رابطه ضروری بوده و ما قادر به تغییر آن نیستیم، ولی نحوه و چگونگی رابطه در حیطه اختیار ماست. غذا، آب، لباس و... را باید از طبیعت بگیریم و اراده ما دخالتی در این «باید» ندارد؛ لکن روش بهره‌برداری و نوع نگاه ما به طبیعت و تعامل با آن در حیطه اختیار ما قرار دارد؛ اگر انسان به وجود خدا قائل نباشد، به کسی هم بدهکار نخواهد بود و دیگران را نیز همچون خود در پی ارضای خواسته‌ها و نیازها می‌داند؛ چنین فردی هیچ رحمی به طبیعت نخواهد کرد؛ چراکه در پی منافع و خواسته‌های کوتاه مدت خویش است؛ حاضر است به محیط زیست آسیب و درد و رنج برساند؛ چنین تصویری باعث یک دید خشن به طبیعت می‌شود.

اگر تصور از خدا، خدای نامتشخص باشد؛ موجب شفقت‌ورزی می‌شود؛ چنین تصویری همه مظاهر و مراتب هستی را جلوه خدا می‌داند؛ لذا به طبیعت نیز شفقت می‌ورزد.

در تصور خدای مشخص ناسان‌وار هم که فرد به هم‌نوع خود بی‌اعتناست و عزلت و گوشه‌نشینی را برای خود برمی‌گزیند؛ در ارتباطش با طبیعت هیچ عطوفتی نسبت به طبیعت نخواهد ورزید (ملکیان، ۱۳۸۹: ۳۵).

پیشینه تحقیق

ایزوتسو (۱۳۸۸) در کتاب *خدا و انسان در قرآن: معنی‌شناسی جهان‌بینی قرآنی*، پس از بیان رویکردهای گوناگون قرآن‌پژوهان غیرمسلمان نسبت به قرآن با عناوین: رویکرد تاریخی، زبان‌شناسانه، متنی، معنایی یا معنی‌شناسانه و اسطوره‌ای، به معرفی رویکرد زبان‌شناختی در مطالعه قرآن روی آورده است. در پایان ایزوتسو راجع به قرآن و نظام‌مندی مفاهیم قرآن سخن گفته است.

نیکلسون (۱۳۷۵) در کتاب *تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا* بحث‌های پراکنده و عمدتاً محدودی درباره موضوع تحقیق انجام شده است. کتاب مذکور شامل سه سخنرانی نیکلسون به انضمام یادداشت‌های مترجم اثر، استاد فرزانه محمدرضا شفیعی کدکنی است.

علی‌زمانی (۱۳۸۶) در کتاب سخن گفتن از خدا، به بررسی پاسخ‌های مختلفی که از سوی متفکران مختلف در طول قرون و اعصار مطرح شده‌است.

گرچی و محمدی (۱۳۹۳) در مقاله خود با عنوان «بررسی و تحلیل مفهوم ارتباط‌های چهارگانه بشری در مثنوی معنوی» بیان می‌دارند که صاحب مثنوی با زبانی ساده و روان و در قالب داستان و تمثیل به تبیین ارتباط‌های چهارگانه انسان پرداخته‌است؛ خدای غیرمتشخص، متشخص انسان‌وار و نانسان‌وار تصوراتی است که در مثنوی از خداوند وجود دارد؛ البته بخش عظیمی از ابیات و داستان‌های مثنوی در جهت معرفی خدای متشخص انسان‌وار است.

آزاد و نصرالهی کردی (۱۳۹۵) در مقاله‌ای با عنوان «بررسی و تحلیل مفهوم ارتباط‌های چهارگانه بشری در آثار مشهور ناصر خسرو» بیان می‌دارند که ناصر خسرو با درک تصور و تصویر خداوند به عنوان موجودی نامتشخص و در مواردی متشخص انسان‌وار، در نحوه ارتباط انسان با خود، دیگران و طبیعت اندیشه‌های خاصی دارد.

مریم خبیری (۱۳۸۹) در پایان‌نامه خود با عنوان «رویکردهای ارتباط انسان و خدا در مثنوی مولانا» بیان می‌دارد که مولانا برای خود و خدا ارتباطی قائل است که قابل بیان نیست و از آن می‌توان به سرّ، تعبیر کرد. وجود همین اسرار است که انگیزه سالک را برای ادامه راه و ترس از قطع ارتباط، دوچندان می‌کند.

مهديه مصطفوی‌نیا (۱۳۸۱) در پایان‌نامه خود با عنوان «گفتگوهای انسان با خدا-خدا با انسان- در الهی‌نامه، منطق‌الطیر و مصیبت‌نامه عطار نیشابوری» بیان می‌دارد که بخش اعظم گفتگوی خدا با انسان در جامعه آماری مذکور در قالب وحی و الهام است و کلام بنده نیز مناجات می‌باشد. در این پایان‌نامه بیشترین موضوعی که به آن پرداخته شده دوستی حق تعالی و انسان است که در مصیبت‌نامه بیشترین نمودها را در قالب «مونولوگ» دارد.

علی‌رغم مطالعات و پژوهش‌های گسترده‌ای که در زمینه تحقیق حاضر انجام پذیرفته، کتاب یا مقاله مستقلی به بررسی و مقایسه ارتباط‌های چهارگانه بشری با جامعه آماری حدیقه سنایی و منطق‌الطیر عطار نپرداخته و از این حیث مقاله حاضر ضمن بکر بودن از ارزش و اهمیت خاصی برخوردار است.

ضرورت پژوهش

انسان، آنگاه انسان است و به کرامت انسانی دست می‌یابد که خاک وجودش با زلال دانش و بینش درهم‌آمیزد و صنعی نوین در قالب اخلاق و منش متعالی از آن تولد یابد. درجهت نیل به این مهم، شناخت جایگاه انسان در هستی و پس از آن مبدأ و معادش امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر است. ارتباط با خداوند و معرفت از موجودی اعلی و مقدس سرچشمه شناخت و کمال انسان را شکل می‌دهد؛ البته انسان با شناخت جایگاهش در هستی، پی به ارتباط با خداوند متعال می‌برد. در عرفان و

تصوف اسلامی مسئله معرفت حق و نوع ارتباط با آن همواره مهم‌ترین دغدغه بوده؛ تحقیق حاضر بر اساس ارتباط‌های چهارگانه بشری (ارتباط با خدا، خود، جامعه و طبیعت) بنا نهاده شده و در جامعه آماری آن، ملاک، انتخاب آثاری بوده که نویسنده آن در جریان عرفان و تصوف اسلامی نقشی به‌سزا داشته است. حدیقه‌الحقیقه از کتب مشهور منظوم عرفانی است که هم از لحاظ نظم شیوا و روان آن و هم از جهت محتوا از کتب ممتاز منظوم پارسی می‌باشد. عطار نیشابوری یکی از برترین مردان نام‌آور تاریخ ادبیات ایران بوده که کلام ساده و بی‌آرایش او در اشعارش به زیبایی در دل، نقش می‌بندد. اهمیت و ضرورت این تحقیق در آن است که مهم‌ترین دغدغه انسان (ارتباط‌های چهارگانه) در آثاری با نگرش تصوف عابدانه و عاشقانه بررسی و مورد قیاس قرار می‌گیرد. این امر باعث شناخت بیشتر و بهتر افکار صوفیان شریعت‌مدار و عبادت‌منش با عرفای عاشق‌پیشه در نوع ارتباطشان با خدا، خود، جامعه و طبیعت می‌شود؛ ضمن اینکه این تحقیق می‌تواند سنگ‌بنایی باشد تا آثار دیگر منظوم عرفانی را نیز بر همین اساس مورد کاوش و پژوهش قرارداد.

بحث و بررسی

بنابر رأی صاحب‌نظران ادبیات عرفانی، سنایی نخستین شاعری است که عرفان مصطلح را وارد شعر فارسی کرد و حدیقه‌الحقیقه او چراغ راه بسیاری از عارفان شاعر در سرودن منظومه‌های عرفانی بوده و عطار نیشابوری، یکی از سه قله بلند ادبیات عرفانی فارسی است و منطق‌الطیر یکی از برجسته‌ترین آثار عرفانی در ادبیات جهان است. موضوع ارتباط‌های چهارگانه بشری (ارتباط انسان با خدا، خود، دیگران و طبیعت) می‌تواند زمینه مناسبی برای پژوهش باشد؛ زیرا ما را از دیدگاه عرفا آگاه کرده و باعث می‌شود تا نکات اشتراک و اختلاف دین و عرفان در زمینه ارتباط حق و خلق تبیین شود. در این مقاله به بررسی و مقایسه ارتباط چهارگانه بشری در دو اثر گران‌سنگ عرفانی یعنی منطق‌الطیر عطار و حدیقه‌الحقیقه سنایی پرداخته‌ایم تا علاوه بر آشنایی با نقطه‌نظرات این عرفا در مورد نحوه ارتباط‌های چهارگانه بشری، به مقایسه دیدگاه‌های ایشان در مورد این موضوع بپردازیم تا نکات اشتراک و اختلاف آنان در این دو اثر مهم بر ما آشکار شود.

ارتباط‌های چهارگانه بشری در حدیقه‌الحقیقه و منطق‌الطیر

۱- ارتباط انسان با خدا

موضوع عرفان، شناخت خدا و وصول به حقیقت است و لازمه این امر، سیر تکاملی انسان از خود به سمت خداست. اصل حرکت و سیر به سوی خدا، از سوی تمامی عرفا مورد تأیید قرار گرفته است اما نوع این سیر و حرکت، همواره مورد اختلاف بوده و پیدایش رویکردهای جدیدی را در این زمینه

باعث شده‌است. این امر در حیطه فلسفه نیز قابل بحث است و به‌طورکلی در میان انسان‌های خداجو و در معنای خاص در میان فلاسفه و اهل تصوف تبیین رابطه انسان با خدا همواره موضوعی مسئله‌ساز بوده‌است. تا جایی که « اختلاف علما و عرفا و فیلسوفان در مورد این مقوله، باعث ایجاد نحله‌ها و فرقه‌های مذهبی متعدد شده‌است (سجادی، ۱۳۷۸: ۱۱۰).

خدای متشخص

برخی در ارتباط انسان با خدا به مباینات قائل هستند. چون انسان با خدا هیچ سنخیتی ندارد و چیستی و هستی انسان با خداوند هیچ‌گونه سازگاری و توافقی ندارد (عشاقی، ۱۳۹۳: ۲)؛ لذا برخی در ارتباط خود با خداوند، به خمودگی و گمنامی و عدم تلاش برای ایجاد ارتباط با خداوند قانع می‌شوند:

من نه عزت خواهم و نه خواری کاش در عجز خودم بگذاری

چون نصیب مهتران دردست و رنج کهتران را کی تواند بود گنج؟

(عطار نیشابوری، ۱۳۹۳: ۲۰۴)

برخی دیگر معتقدند که «ما خداوند را به‌عنوان شخصیت توصیف نمی‌کنیم مگر آنگاه که امکان وجود پیوندهایی شخصی میان او- به‌عنوان معبود- و میان انسان- به‌عنوان عابد- تصور کنیم و این که این پیوندهای شخصی، اگر در جهت تنزیه معبود مبالغه شود یا در جهت تشبیه او مبالغه گردد، وجودشان ممتنع خواهد بود.» (نیکلسون، ۱۳۸۲: ۲۵) یکی از شکل‌های وجود خدای متشخص (انسان‌وار) «گفتگو»هایی است که بین انسان و خدا شکل می‌گیرد؛ گویا خداوند همچون فردی در مقابل انسان ایستاده و با او صحبت می‌کند. در داستان‌های منطق‌الطیر بسآمد این‌گونه خداوند زیاد است که برای نمونه چند مورد را نقل می‌کنیم:

در این مثال، فرد مجنونی در خطاب به خدا می‌گوید ای خدا از ده روز پیش فقط همین لباس کهنه را می‌دوختی؟

مرد مجنون گفت: ای دانای راز ژنده‌ای بر دوختی زان روز باز؟

در خزانه‌ات جامه‌ها جمله بسوخت؟ که این همه ژنده همی بایست دوخت؟

صدهزاران ژنده بر هم دوختی اینچنین درزی ز که آموختی؟

(عطار نیشابوری، ۱۳۹۳: ۹۹)

حق سوی پیغامبر آن روزگار روی کرد و گفت با آن مرد کار

(عطار نیشابوری، ۱۳۹۳: ۱۱۹)

خدای متشخص انسان‌وار، عاشقان خود را می‌کشد و سپس از خزانه خود، دیه آنان را می‌پردازد:

گفتم آخر چند خواهی کشت زار گفت تا دارم دیت این است کار
در خزانه تا دیست می ماندم می‌کشم تا تعزیت می ماندم
بکشمش وانگه به‌خونش درکشم گرد عالم سرنگونش درکشم
(عطار نیشابوری، ۱۳۹۳: ۱۴۴)

خدای غیرمتشخص

مطابق باور به این نوع از خدا، خداوند غیری ندارد و درواقع غیرتش، غیر در جهان را باقی-نگذاشته‌است. مهم‌ترین نظریه در عرفان اسلامی مطابق همین باور از خدا شکل گرفته‌است که همان نظریه وحدت وجودی است که وجه اشتراک همه موجودات را خدا می‌داند و درواقع وجود خدا را در همه اشیاء ساری و جاری می‌داند. آیاتی همچون «فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ» (بقره/ ۱۱۵) و «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ» (حدید/ ۳) نمونه‌ای از این نوع تصور از خداوند است. کسانی که به خدای نامتشخص باور دارند؛ در ارتباط با خود می‌گویند که من در ناحیه‌ای از وجود خودم خدا هستم و در همان ناحیه که خدا هستم با همه انسان‌ها وحدت دارم. آن‌ها همیشه در حال کاوش در وجود خودند و در ارتباط با دیگران نیز شفقت و مهرورزی پیشه‌می‌کنند و طبیعت را نشانه‌ای از خدا می‌دانند که با نگاه کردن در آن، خدا را می‌بینند؛ البته مطابق این نوع تصور از خدا، شفقت به خلق، شفقت با طبیعت را نیز به همراه دارد(ملکیان، ۱۳۸۴: ۱۷).

عطار اندیشه وحدت وجودی خود را در منطق‌الطیر اینگونه به تصویر می‌کشد:

مجمعی کردند مرغان جهان هرچه بودند آشکارا و نهان
جمله گفتند این زمان در روزگار ما نیست خالی هیچ شهر از شهریار
(عطار نیشابوری، ۱۳۹۳: ۱۴۴)

خدای غیرمتشخص منطق‌الطیر، خدایی است که از تجسم (incarnation) و مشارکت با بندگان به دور است؛ کسی را اندر اوصاف وی با وی مشارکت نیست و هرکسی که معرفت بر خدای غیرمتشخص نداشته‌باشد، بی‌قیمت و لاشیء است. در رابطه انسان با خدا به سبب حدیث قدسی «فاحببتُ أنْ أعرفَ» معرفت، علت اصلی این ارتباط است. در چنین ارتباطی انسان و موجودات دیگر، سایه خدای غیرمتشخص هستند:

تو بدان، آنگه که سیمرغ از نقاب آشکار کرد رخ، چون آفتاب
صدهزاران سایه بر خاک افکند پس نظر بر سایه پاک افکند

صورت مرغان عالم ، سربه‌سر سایه سیمرخ دان ای بی‌خبر

(عطار نیشابوری، ۱۳۹۳: ۱۶)

مهم‌ترین جایی که عطار به ارتباط انسان با خدا بر پایه وحدت وجود اشاره دارد، وادی پنجم است که وادی توحید است. یعنی هرکس به این مرحله برسد، همه چیز را خلاصه شده در خداوند می‌بیند و تنها چیزی که برای او مهم است یگانگی خداوند می‌باشد. وادی ششم، وادی حیرت است و متعجب شدن از دیدن جمال الهی و در پایان نیز وادی فقر و فنا (وادی هفتم) قرار دارد. یعنی غرق شدن در اوصاف الهی و همان «فناء فی الله». جالب‌تر آنکه ظاهراً پرندگان هریک به تنهایی راه خود را آغاز می‌کنند اما در آخر به صورت جمعی به یک جایگاه که همان حضور سیمرخ است می‌رسند. این یعنی همان مطلب مهمی که تمام عناصر دنیا در ظاهر و باطن در یک مسیر حرکت می‌کنند و سرانجام در یک نقطه به هم می‌رسند و آن وحدانیت و یگانگی خداوند است (محبوبی فر و محمدی نصرآبادی، ۱۳۹۷: ۱۱).

حکمت از بود خلق معرفت است کنست کنزا بیان این صفت است

(سنایی، ۱۳۷۴: ۹۰)

طبق اندیشه توحیدی سنایی هیچ خدایی جز الله وجود ندارد، بلکه هیچ وجود و هیچ موجودی جز او نیست و این نهایت توحید است که در اصل هستی و وجود، هیچ‌گونه شریکی برای خدا باقی نمی‌گذارد. توحید وی مشاهده فاعل واحد و قطع تعلق از هر علت و سببی، بلکه نفی ماسوی الله و توکل بر حق تعالی است. در واقع جمع میان توحید فعلی و وصفی است. همچنین حقیقت وجود را بر حق تعالی منحصر دانستن و همه ذوات یا نمودهای ذاتی را فانی و هالک دانستن و خود را نیز از میان برداشتن (محبوبی فر و محمدی نصرآبادی، ۱۳۹۷: ۱۵).

سنایی در توصیف خدای غیرمتشخص می‌گوید:

گرچه چشمت ورا نمی‌بیند خالق تو تو را همی‌بیند

(سنایی، ۱۳۷۴: ۹۵)

و در بیان دیگر می‌فرماید:

اوست بی‌شکل و جسم و هفت و چهار ایزد فرد و خالق جبار

(سنایی، ۱۳۷۴: ۹۹)

رابطه عاشقانه

ارتباط انسان با خداوند، هرگاه بر مبنای حُب و دوستی باشد؛ به حکم آیه «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» (مائده/ ۵۴) ابتدا خداوند حُب و دوستی خویش را ابراز نموده و به انسان اجازه داده که او را دوست بدارد و بعد انسان با او رابطه‌ای بر مبنای حُب ایجاد نموده است؛ در رابطه انسان با خدا بر مبنای عشق و محبت «میان عاشق و معشوق کس در ننگجد، بارِ نازِ معشوقی معشوق عاشق تواند کشید و بارِ نازِ عاشقی عاشق هم معشوق تواند کشید، چنانکه معشوق ناگذران عاشق است عاشق هم ناگذران معشوق است، خواست معشوق عاشق را پیش از خواست عاشق بود معشوق را، بلکه ناز و کرشمه معشوقانه عاشق را می‌رسد زیرا که عاشق پیش از وجود خویش معشوق را مرید نبود، اما معشوق پیش از وجود عاشق مرید عاشق بود.» (رازی، ۱۳۸۸: ۳۵)

گفت گنجی بدم نهانی من خلاق‌الخلق تا بدانی من

(سنایی، ۱۳۷۴: ۱۳۰)

در این نوع از ارتباط میان انسان و خداوند (عاشق و معشوق) روح از لباس بشریت بیرون می‌آید و ضمن منقطع شدن آفت تصرفِ وهم و خیال، انسان در ذرات آفاق و آینهٔ انفس، بیئات حق را ملاحظه می‌کند.

در ارتباط عاشقانه انسان با خداوند، هر آنچه که هست، حق است و نفس و صفات بشریت اضمحلال پذیرفته؛ انسان از صفات بشریت پاک گشته و از نفس با وی هیچ چیز نمانده است.

عجز انسان در برقراری ارتباط دوستانه با خداوند

غایت علم و ادراک، عدم ادراک است؛ بدین معنا که انسان که ممک الوجود است، نمی‌تواند به ادراک ذات حق و مشاهدهٔ جمال وجود واج الوجود برسد و عارف به حق گردد، به این دلیل گفته‌اند: «العجز عن درک الادراک ادراک»؛ زیرا نهایت کمال ممکن الوجود آن است که به عدمیت اصلی خود برگردد و به نیستی و فنای خود آگاه گردد و مسلماً بداند که غایت علم و ادراک، عدم ادراک است؛ زیرا مدرک حقیقی نامحدود است ولی علم محدود، و این مقام حیرت و استغراق مدرک بود در مدرک، و این تجلی فنای خلق و بقای م لم یزل است. حاصل سخن اینکه ظهور این عبارت، موجب فانی شدن صفات و افعال انسان می‌گردد؛ به گونه‌ای که اراده و اختیار از او سلب و در بحر حقیقت وجودی معشوق مستغرق می‌شود. (اسماعیل پور، ۱۳۹۰: ۱۸)

گفت من کی درفکندم با یکی او درافکندست با من بی‌شکی

چون منی را کی بود آن مغز و پوست تا چو اویی را توانداشت دوست
(عطار نیشابوری، ۱۳۹۳: ۱۵۹)

سنایی معتقد است که انسان نسبت به شناخت و معرفت ذات خدای غیرمتشخص عاجز است:
عقل حقیق بتوخت نیک بتاخت عجز در راه او شناخت، شناخت
(سنایی، ۱۳۷۴: ۵۰)

اساساً شناخت خداوند با ابزار بشری میسر نیست؛ تنها راهی که به وسیله آن می توان به معرفت خداوند رسید، خود خداوند است:

هیچ دل را به کنه او ره نیست عقل و جان از کمالش آگه نیست...
با تقاضای نفس و عقل و حواس کی توان بود کردگارشناس؟
به خودش کس شناخت توانست ذات او هم بدو توان دانست
(سنایی، ۱۳۷۴: ۴۹-۲۶)

سنایی در عجز معرفت حسی در ارتباط انسان با خدا می گوید:

باطل است آنچه دیده آراید حق در اوهام آب و گل ناید
(سنایی، ۱۳۷۴: ۶۶)

۲- ارتباط انسان با خود

دومین رابطه از روابط انسان، رابطه با خود است. در علم اخلاق این رابطه بررسی می شود تا با شناخت انواع روابط انسان با خویشتن، ارزش مثبت یا منفی اخلاقی آنها معلوم گردد. توجه انسان به خود و ارزش و مقام او در جهان هستی، از دیرباز مورد توجه بشر بوده است. هرچند گرایش به انسان در برخی از ادوار تاریخی کم رنگ شده؛ با این حال توجه به مفاهیم انسانی، هرگز از نظرگاه اندیشمندان دور نشده است. در مغرب زمین در دوران قرون وسطی، انسان مغلوب کلیسا و نیروهای مافوق طبیعی شناخته شده بود؛ اما پس از سپری شدن این دوره، بشر ارزش و مقام خود را بازیافت و برای خود حقوق آزادی و انتخاب قائل شد و انسان گرایی شاخه های مختلف علوم انسانی را تحت تأثیر خود قرارداد. در شرق، به ویژه در ایران، انسان گرایی و توجه انسان به خود به مفهوم غربی آن مطرح نبوده است. بلکه گرایش های انسان گرایانه متأثر از عواملی همچون دین، عرفان، فرهنگ و اوضاع

اجتماعی شکلی دیگر یافته‌است. این سخن بدین معنا نیست که مفاهیمی از قبیل آزادی و مسئولیت انسان، مورد توجه ایرانیان نبوده؛ بلکه منظور این است که این مفاهیم از نظرگاهی متفاوت با دیدگاه غربی مطرح بوده‌است. (ظهیری ناو، ۱۳۸۷: ۲)

قرآن در ارتباط انسان با خود از خود شکوفایی واقع‌مدار سخن می‌گوید و همگانی‌شدن مکارم اخلاق متکی بر واقعیت، فطرت، خواست خداوند و نیاز زندگی را دنبال می‌کند. فطرت‌محوری و فردباوری، پایه و اساس نظام تربیتی قرآن را تشکیل می‌دهد و قرآن خودشکوفایی فرد را خاستگاه تحولات مثبت اجتماعی و کیهانی می‌شناسد. به روایت قرآن، با تکمیل پیکر و اندام حضرت آدم، روح الهی در وی دمیده‌شد. جمله «سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (حجر/ ۲۹ و ص/ ۱۲) از هم‌زمانی این دو رخداد پرده برمی‌دارد. این هم‌زمانی در نسل آدم نیز جریان دارد و با دمیده‌شدن روح، پس از شکل‌گیری کامل جسم و اندام «جنین»، تغییر ماهیت می‌دهد و به‌صورت مخلوق جدیدی پا به عرصه وجود می‌گذارد. خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: «ثُمَّ جَعَلْنَا نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ * ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَا السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ» (سجده/ ۸-۹)

غزالی در بیان ترک خودبینی در عالم عشق و ارتباط انسان با خود می‌گوید: «کمال عشق چون بتابد، کمترینش آن بود که خود را برای او خواهد و در راه رضای او جان‌دادن بازی داند. عشق این بود و باقی هذیان و علت بود.» (غزالی، ۱۳۵۹: ۴۲)

مضرات تعلق به «خود» از جمله موضوعات مهمی است که در مسیر سیر و سلوک عاشقانه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛

من چه کردم هرچه کرد او کرد و بس دل چو خون شد خود دل او خورد و بس

(عطار نیشابوری، ۱۳۹۳: ۱۵۸)

گفت دایم یاد دار این یک سخن من مگو تا تو نگردی همچو من

(عطار نیشابوری، ۱۳۹۳: ۱۶۳)

سنایی در بیان رهایی از خوی زشت و شهوت و اندیشه بد و ترک خودبینی می‌گوید:

به خدای ار رسی به دین خدای تو بدین خوی زشت و شهوت و رای

(سنایی، ۱۳۷۴: ۶۶)

سنایی از دل به‌عنوان جایگاه توجه و عنایت حق یاد می‌کند و برای دل قاب قوسینی قائل است:

«دل یکی منظریست ربّانی اندر طرح و فرش نورانی

هست معراج دل به وقت فراغ قاب قوسین عقل و شرع دماغ»

(سنایی، ۱۳۷۴: ۱-۶۷۰۰)

۳- ارتباط انسان با دیگران

همان‌گونه که پیش‌تر تبیین گشت؛ نحوه ارتباط انسان با انسان‌های دیگر متأثر از نحوه ارتباط انسان با خویش است و نحوه ارتباط انسان با خویش نیز از نوع ارتباط انسان با خدا و تصور از خدا (نامتشخص و متشخص) متأثر است. چنانچه فردی خود را محکوم قوانین فیزیکی و زیست‌شناسی بداند (که خود ناشی از عدم اعتقاد به خداوند است) خود را قائم به ذات می‌داند. چنین فردی اولاً خود را به دیگران بدهکار نمی‌داند و تنها دنبال ارضای نیازها و خواسته‌های خود است. ثانیاً با دیگرانی که همچون او به دنبال خواسته‌های خود هستند؛ تصادم خواهد داشت. در مقابل تلقی کسی که به خدای غیرمتشخص باورمند است؛ در ارتباط با دیگران این‌گونه است که خود را با همه چیزها یگانه می‌بیند و یا چنین تصویری کند که یک چیز یگانه وجود دارد و ما انسان‌ها هرکدام یک مرتبه از مراتب آن چیز یگانه‌ایم. این تصور باعث شفقت و همدردی با دیگران می‌گردد. (ملکیان، ۱۳۸۹: ۳۰)

جامعه‌گرایی در تمام مکاتب تربیتی، مهم‌ترین هدف شناخته شده است. تعلیم و تربیت کمونیستی به صورت افراطی در پی این بود که اهداف فردی به اهداف عمومی تبدیل شود؛ فرد باید خود را در قالب جمع بشناسد، فردگرایی که نشانه اخلاق سرمایه‌داری است، جای خود را به جمع‌گرایی بسپارد (هوارد، ۱۳۷۹: ۵۱۷) و با ملی‌شدن وسایل تولید و ایجاد نظام اقتصادی متمرکز، جامعه بی‌طبقه، برادروار و دادگر به وجود آید. (فروم، ۱۳۶۰: ۳۱۶) در تعلیم و تربیت لیبرال نیز (به‌رغم تأکید بر تفرد) رشد منش اخلاقی و جامعه‌پذیری، جایگاه ویژه‌ای دارد؛ هدف‌های شخصی تا جایی قابل‌پیگیری است که با اهداف عمومی هماهنگ باشد و این وظیفه تربیت است که «یکی را در دیگری ادغام کند.» (برزینکا، ۱۳۷۱: ۱۶۳)

در رابطه عاشقانه انسان با دیگران، آدمی هیچ حبّ و بغض فردی ندارد و هرآنچه که از دیگری به فرد می‌رسد را عاشقانه می‌پذیرد؛ از جمله موارد رعایت دوستی با خلق در رابطه عاشقانه با آنان «وفای به عهد» است.

خواست تا تیغی زند بر وی نـهـان هاتفش آواز داد از آسـمـان

که ای همه بدعهدی از سر تا به پای خوش وفا و عهد می آری به جای

او نـزد تیغـت چو اول داد مـهل تو اگر تیغش زنی جهل است جهل

ای و اوفوالعهده برناخوانده
چون نکویی کرد کافر پیش از این
او نکویی کرد و تو بد می‌کنی
بودت از کافر وفا و ایمنی
ای مسلمان نامسلم آمدی
در وفا از کافری کم آمدی
گشته کژ برعهد خود نامانده
ناجوانمردی مکن تو بیش از این
با کسان آن کن که با خود می‌کنی
کو وفاداری ترا گر مؤمنی
(عطار نیشابوری، ۱۳۹۳: ۱۵۰)

سنایی نیز در ارتباط انسان با دیگران مواردی را آسیب‌شناسی می‌کند. از جمله:
شناخت عجز دیگران:

کار تو جز خدای نگشاید
تا توانی جز او به یار مگیر
به خدای ار ز خلق هیچ آید
خلق را هیچ در شمار مگیر
(سنایی، ۱۳۷۴: ۱۰۸)
(سنایی، ۱۳۷۴: ۱۱۵)

عدم اعتماد و تکیه به دیگران:

خلق را هیچ تکیه‌گاه مساز
جز بدرگاه او پناه مساز
(سنایی، ۱۳۷۴: ۱۱۸)

شکرگزار مردم بودن. در کنار شکر از خدا:

هست نزد خدای و خلق ای شاه
شکر قدرت قبول عذر گناه
(سنایی، ۱۳۷۴: ۵۴۸)

۴- ارتباط انسان با طبیعت

«انسان چون خادم و مفسر طبیعت است لاجرم فقط تاحدودی می‌تواند از آن سر دربیآورد که جریان آن را در عمل یا نظر مشاهده کرده‌باشد و در فوق این نه چیزی می‌داند و نه چیزی می‌تواند.» (بیکن، ۱۳۹۲: ۳۳) با نگرش به خلقت انسان و زندگی او، ناگزیر و ناچار بودن او از ارتباط با طبیعت، بلکه عجیب بودن زندگی طبیعی با هستی او به گونه‌ای که بدون آن، امکان خلقت و ادامه حیات برای انسان وجود نداشته‌باشد؛ روشن می‌شود. وابستگی انسان به این جهان مادی یک واقعیت غیرقابل انکار

بوده و بدیهی است که هیچ نقشی در اصل این وابستگی ندارد. ساختمان وجودی و ادامه حیات و رشد او چنین اقتضایی دارد. بر این اساس، یک بعد وجودی انسان عبارت از بعد مادی و طبیعی است. هرچند اصل این رابطه ضروری بوده و ما قادر به تغییر آن نیستیم، ولی نحوه و چگونگی رابطه در حیطة اختیار ماست. غذا، آب، لباس و... را باید از طبیعت بگیریم و اراده ما دخالتی در این «باید» ندارد؛ اما روش بهره‌برداری و نوع نگاه ما به طبیعت و تعامل با آن در حیطة اختیار ما قرار دارد: «بی-شک همه بر سر این مسئله توافق دارند که چون زمین به طور اعم - و زمین حاصلخیز به طور اخص - در حال حاضر نسبت به نیازمندی‌ها و هوس‌های آدمی کم است، استفاده از زمین باید تحت کنترل درآید و زمین برای مقاصد عالی‌تر به کار رود؛ هر ملتی امانت‌دار زمینی است که نسل‌های آینده نوع آدمی بدان وابسته خواهند بود؛ نه تنها در برابر کسانی که فعلاً در محدوده آن زندگی می‌کنند؛ بلکه در برابر همه بشریت و برای همیشه متعهد است. با در نظر گرفتن این حقایق، انتظار می‌رود که بیش از اکنون باید به استفاده درست از زمین توجه شود.» (واسمن، ۱۳۸۵: ۱۷۵)

اگر انسان به وجود خدا قائل نباشد، به کسی هم بدهکار نخواهد بود و دیگران را نیز همچون خود در پی ارضای خواسته‌ها و نیازها می‌داند؛ چنین فردی هیچ رحمی به طبیعت نخواهد کرد؛ چراکه در پی منافع و خواسته‌های کوتاه‌مدت خویش است؛ حاضر است به محیط زیست آسیب و درد و رنج برساند؛ چنین تصویری باعث یک دید خشن به طبیعت می‌شود.

در تصور انسان از خداوند به عنوان موجود مشخص انسان‌وار هم سه حالت نسبت به طبیعت وجود دارد: در رابطه عبد و مولی، این تصور در رابطه با طبیعت متصور است که فقط مطیعان حق بهره‌وری از مواهب الهی در طبیعت را دارند. در حالی که در تصور عاشق و معشوقی، کسی که خود را عاشق خدا می‌داند همه چیز طبیعت را دوست خواهد داشت. در تصور همکار و همکار نیز، در حالت طولی (نائب و مناب) هر دیدی که مناب درباره طبیعت دستور داده باشد، نائب نیز همان دید را خواهد داشت؛ اما در حالت عرضی این تصور از طبیعت متصور خواهد بود که باید طبیعت را نسبت به قبل بهتر کنیم. (ملکیان، ۱۳۸۹: ۳۵)

عطار عالم طبیعت را در چارچوب نظم کلی و آهنگی همه‌جانبه در نظام هستی مشاهده می‌کند. در این نگرش، آسمان و زمین، کرات و افلاک و حتی اعضای پیکر انسانی در شمار اجزای یک مجموعه هماهنگ می‌باشند. وی در کنار نظام‌مندی، هدف‌مندی جهان آفرینش را در «کمال معرفت انسانی» جست‌وجوی کند:

روز و شب این هفت پرگار ای پسر از برای توست در کار ای پسر

طاعت روحانیان از بهر توست خلد و دوزخ عکس لطف و قهر توست

قدسیان جمله سجودت کرده‌اند جزو و کل، فرق وجودت کرده‌اند

(عطار، ۱۳۹۳: ۷۵)

از نظر سنایی جهان آینه جمال جانان است و زیبایی‌های که در آن مشحون است جلوه و مظاهر حسن معشوق ازلی‌اند؛ بنابراین بهترین جلوه‌های جمال حق را در آن زیباترین مظاهر ظاهری می‌توان جست.

گفت اشتر که اندرین پیکار عیب نقاش می‌کنی هاش دار

(سنایی، ۱۳۷۴: ۶۶)

تلخ و شیرین چو هر دو زو باشد زشت نبود همه نکو باشد

(سنایی، ۱۳۷۴: ۱۶۳)

نتیجه‌گیری

متون منظوم عرفانی ادب فارسی به دلیل وجود اندیشه‌های والای اخلاقی که حاصل تأمل و کاوش نویسندگان آن در کتاب و حیانی و ... است؛ یکی از مهم‌ترین منابع پیام‌های معنوی به‌شمار می‌رود که عرفا در آن معمولاً با زبانی ساده و روان و در قالب داستان و تمثیل به تبیین ارتباط‌های چهارگانه بشری پرداخته‌اند.

سلسله ارتباطی انسان، از خدا شروع می‌شود و به خود، دیگران و طبیعت می‌رسد. در عرفان و تصوف اسلامی مسئله رعایت اخلاق و معرفت حق و نوع ارتباط با آن همواره مهم‌ترین دغدغه بوده و در مرکز جهان‌بینی عرفا قرار داشته‌است.

در منطق‌الطیر به دلیل آنکه ارتباط انسان با خداوند متعال بر مبنای عشق می‌باشد، تصور انسان از خدا، خدای غیرمتشخص است؛ که این تصور در نوع ارتباط انسان با خود، دیگران و طبیعت تأثیر بارزی دارد.

در حدیقه سنایی دوستی با خداوند در مقابل دوستی با خلق قرار دارد؛ اما در منطق‌الطیر عطار این دوگانگی از بین می‌رود و تنها حق می‌ماند و انسان بین دوستی حق و خلق تمایزی نمی‌بیند. داشتن رابطه عاشقانه با حق باعث می‌شود که انسان، خداوند (غیرمتشخص) را نه از روی خوف، بلکه صرفاً از روی حبّ و نیاز بپرستد و از خداوند به جز حق چیزی طلب نکند.

در اندیشه سنایی و عطار اخلاق و طریقت بر دیدار و یافت مبتنی است؛ تجربه دیداری بر تجربه شنیداری غالب است؛ این امر باعث می‌شود که با به‌کارگیری تأویل، که حاصل بینشی کامل و چند بُعدی است، ایستایی جهان را به چشم‌اندازی از جهانی سراسر از معنا و آگاهی بدل کند.

منابع و مأخذ

۱. قرآن مجید (۱۳۹۳)، ترجمه: محمد علی کوشا، قم: نشر احسان.
۲. اسماعیل پور، ولی الله (۱۳۹۰)، مفهوم عشق و مقایسه آن در دستگاه فکری احمد غزالی و عین القضات همدانی با تأکید بر سوانح العشاق، تمهیدات، نامه‌ها و لوايح، فصلنامه زبان و ادبیات فارسی، س ۳، ش ۹، دانشگاه آزاد واحد سنندج،
۳. برزینکا، ولفگانگ (۱۳۷۱)، نقش تعلیم و تربیت در جهان امروز، ترجمه مهرآفاق بایوردی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۴. بیکن، فرانسیس (۱۳۹۲)، *نوارغنون*، ترجمه محمود صناعی، تهران: فراین.
۵. جعفری، محمد تقی (۱۳۷۸)، *فلسفه و هدف زندگی*، تهران: قدیانی.
۶. رازی، نجم الدین (۱۳۸۸)، *مرصاد العباد*، به اهتمام محمد امین ریاحی، تهران: علمی و فرهنگی.
۷. سجادی، سید جعفر (۱۳۷۸)، *فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی*، تهران: طهوری.
۸. سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم (۱۳۷۴)، *حدیقه الحقیقه*، تصحیح محمد تقی مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران.
۹. ظهیری ناو، بیژن (۱۳۸۷)، *بررسی تطبیقی نموده‌های خودشکوفایی در مثنوی با روان‌شناسی انسان‌گرایانه آبراهام مزلو*، س ۲، ش ۷، نشریه گوهر گویا، اصفهان، صص ۲۶-۵۴.
۱۰. عشاقی، حسین (۱۳۹۳)، درباره نسبت خلق و حق، از منظر عقل و نقل، مجله فلسفه دین دانشگاه تهران، دوره ۱۱، ش ۱، صص ۹۳-۱۱۴.
۱۱. عطار نیشابوری، محمد بن ابراهیم (۱۳۹۳)، *منظ الطیر*، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
۱۲. غزالی، احمد (۱۳۵۹)، *سوانح العشاق*، براساس تصحیح هلموت ریتز با تصحیحات جدید، مقدمه و توضیحات نصرالله پورجوادی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۱۳. فروم، اریک (۱۳۶۰)، *جامعه سالم*، ترجمه اکبر تبریزی، چاپ دوم، تهران: کتابخانه بهجت.
۱۴. محبوبی فر، رضوان؛ محمدی نصرآبادی، مریم (۱۳۹۷)، مقایسه دیدگاه عطار در منطق الطیر با دیدگاه سنایی در حدیقه الحقیقه در زمینه رابطه انسان با خدا، اولین کنفرانس ملی تحقیقات بنیادین در مطالعات زبان و ادبیات، صص ۱-۲۱.
۱۵. ملکیان، مصطفی (۱۳۸۹)، *درس‌گفتارها*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
۱۶. (۱۳۸۴)، *مهر مانا-گار*، چاپ دوم، تهران: نگاه معاصر.

۱۷. نیکلسون، رینولد آ (۱۳۸۲)، *تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا*، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ سوم، تهران: سخن.

۱۸. واسمن، آن (۱۳۸۵)، *زمین در خطر است*، ترجمه مهردادخت وزیرپور کشمیری و شایسته خزائلی، تهران: دبیزش

۱۹. هواردا، اوزمن (۱۳۷۹)، *مبانی فلسفی تعلیم و تربیت*، ترجمه گروه علوم تربیتی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

Mystical Study of Ethics and the Four Human Relations in Hadiqah al-Haqiqah and Mantiq al-Tair

Hojjatollah Kamari Raad, Reza Borzoiy*, Sharareh Elhami, Roghayyeh Alavi
PhD Student, Persian Language and Literature, Sanandaj Branch, Islamic Azad
University, Sanandaj, Iran

Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Sanandaj
Branch, Islamic Azad University, Sanandaj, Iran. * Corresponding Author,
reza.borzoiy@iausdj.ac.ir

Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Sanandaj
Branch, Islamic Azad University, Sanandaj, Iran

Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Sanandaj
Branch, Islamic Azad University, Sanandaj, Iran

Abstract

Throughout the historical course of human education, his relationship with God, himself, others and nature has also been considered as a precondition for intellectual development and moral character. The poetic texts of Persian literature are full of moral concepts and high educational values, of which two precious works of mystical literature, namely Hadiqah al-Haqiqah of Sana'ei and Mantiq al-Tair of Attar, are considered. In the present article, we have examined ethics and the four human relations in these two works. The research method is library and the type of research is descriptive-analytical. The result obtained from the research is that human communication based on the unity of existence in the logic of bird is more obvious and more than the hadith; This issue goes back to the nature of these two works. In Sana'ei's hadith, man's relationship with God is based more on the "ontological" and "God-servant" relationship, which results in the atmosphere of fear (of divine punishment in doing one's duty) and abandonment of property, more on man's relationship with God. May God be steadfast in the relationship between the lover and the beloved, which is evident in Attar's Mantiq al-Tair. In Mantiq al-Tair, the connection that he achieves through love with his beloved is such that he connects him with all the universes, with all that is beyond the universe, and with all that is thought to be superior to the universe.

Keywords: Ethics, the four human relations, Hadiqah al-Haqiqah, Mantiq al-Tair